

سنت‌گرایی علیه بنیادگرایی

سیدحسین نصر

شهروند امروز، ش ۳۴، ۳۰/۱۰/۸۶

چکیده: آقای سیدحسین نصر در این گفت‌وگو به تبیین سنت‌گرایی و شاخص‌ها و ویژگی‌های آن اشاره نموده و سعی می‌کند تا قلمرو آن را با ایجاد مرزهای مشخص، از بنیادگرایی اسلامی جدا کند. او با تأکید بر عرفان می‌خواهد تصویر صحیح و جذابی از اسلام در اختیار غرب قرار دهد. در بخش دیگر ضمن تبیین بنیان تمدن غرب که اصلی‌ترین آنها انسان‌محوری است، به نقد آن پرداخته و معتقد است تجدد و بنیادگرایی دو روی یک سکه هستند و سنت‌گرایی با هر دو مخالف است و هر دو را نقد می‌کند.

○ آیا عرفان را از زیباترین وجوه سنت اسلامی قلمداد می‌کنید؟ وجوه دیگر سنت اسلامی چیست؟

● بله در کتاب فردوس حقیقت این حرف را زده‌ام. از وجوه دیگر سنت یک وجه شامل عدالت، ساختار اجتماعی و روابط افراد می‌شود که جنبه ظاهری دین بوده و فقه عهده‌دار آن است. وجه دیگر جنبه‌های فکری و عقلانی سنت اسلامی است که گاهی ارتباط مستقیم با عرفان نیز پیدا می‌کند که آن را فلسفه سنتی می‌نامیم. وجه سوم سنت، هنر اسلامی است که تأثیرات زیادی از عرفان می‌گیرد؛ ولی قلمروی مستقل از عرفان دارد.

○ آیا تأکید ویژه بر عرفان در کتاب «فردوس حقیقت» نوعی تلاش برای آشتی دادن سنت با واقعیت‌های امروز جهان است؟

● مخاطبان اصلی این کتاب غربی‌ها هستند. این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده و الان در حال ترجمه به چندین زبان مختلف است. اما مخاطبان در کشورهای اسلامی را نیز از نظر دور نداشته‌ام. در مسیر بازگشت به حقیقت، اصولاً، برای افرادی که در دنیای امروز غرب زندگی می‌کنند یا کسانی که تحت تأثیر تمدن غرب قرار داشته‌اند، هیچ راهی جز راه عرفانی وجود ندارد. بنده همیشه این مثال را می‌آورم که وقتی یک تهرانی از دور دست به البرز نگاه می‌کند، اولین چیزی که می‌بیند قله کوه است؛ آنچه پایین کوه وجود دارد در مرحله بعد قابل مشاهده است. بنابراین عرفان مانند قله کوه بیشتر از سایر ابعاد سنت جاذبه دارد. اکثریت و نه همه مردم، غالباً همین طوری هستند. اکثر مردم فرهیخته و تحصیل کرده که در نیم قرن اخیر به اسلام مشرف شده‌اند، از طریق عرفان با سنت اسلامی آشنایی پیدا کرده‌اند.

بنابراین کتاب را صرفاً به علت آشتی دادن سنت با واقعیت‌های امروز جهان ننوشته‌ام، بلکه به خاطر حقیقت نوشتم. کتاب «فردوس حقیقت» کاملاً جنبه عملی دارد و برای اظهار فضل نوشته نشده است.

○ آیا تأکید بر سنت قابلیت سازگاری با متغیرهای جهان امروز را (که به شدت سنت‌گریز است) دارد؟

● دو چیز را کاملاً باید تفکیک کرد: یکی اصولی که پایه سنت محسوب می‌شود و دیگری کاربرد این اصول که در قرن‌های متمادی بر اثر مواجهه با واقعیت و عوامل خارجی شکل گرفته است.

سنت به هیچ عنوان نمی‌تواند با تجدد به معنای ساختار فلسفی آن سازگاری داشته باشد. البته منظور از تجدد سوار اتوبوس شدن نیست. تجدد به معنای مدرنیسم دارای یک فلسفه و جهان‌بینی است. تجدد انکارکننده همان اصولی است که سنت بر آن تکیه می‌کند. آن اصول عبارتند از حقیقت الاهی، اصالت حقیقت الاهی و حیات انسان و عبودیت و تسلیم انسان در برابر حقیقت الاهی.

تجدد به معنای ساختار فلسفی، انسان را محور قرار می‌دهد و بر نوعی بشر محوری استوار است و آن را جانشین خدا محوری می‌کند. این تجدد در همه جا فرهنگ و هنر بومی و سنتی را تضعیف کرده است. بنابراین مهم است که بدانیم سنت در مرحله اصول نمی‌تواند عدول کند، اما می‌تواند کاربردهای مختلفی در جوامع متفاوت از خود نشان دهد. در واقع خلاقیت سنت است که می‌تواند چنین کند. بدون انتقاد عمیق از تجدد و تجددگرایی، از علوم گرفته تا فلسفه، امکان بیان یا عمل به سنت وجود ندارد.

○ در گفت‌وگویی تأکید کرده‌اید که تصوف در تلاشی برای برقراری تعادل است. اولاً نحوهٔ برخورد عرفان و معنویت با پدیده‌های نوظهور در جهان اسلام نظیر بنیادگرایی چیست؟ و ثانیاً آن تعادل آیا می‌تواند در متعادل کردن فضای رادیکال جهان اسلام نسبت به غرب موثر واقع شود؟

● منظور من از اعتدال در عرفان اسلامی این است که برخلاف عرفان در سایر ادیان که مبتنی بر گریز از دنیا و رهبانیت و جدایی کامل از حیات اجتماعی انسان است، عرفان اسلامی بشر را در درون جامعه قرار می‌دهد. در عرفان اسلامی انسان از دنیا فرار نمی‌کند، بلکه دنیا از انسان می‌گریزد. چرا که آن نوع انسان در درون خود با خداست و فرقی نمی‌کند که کجای این گیتی قرار گرفته باشد. در واقع دین ایجادکنندهٔ تعادل بین احتیاجات مادی - اجتماعی و معنوی است و این یکی از شاخص‌های مهم عرفان اسلامی است.

نهضت‌های موجود در جهان اسلام دو دسته‌اند:

۱. خواهان تجدد؛ ۲. در مقابل تجدد. دستهٔ دوم را بنیادگرایی تعریف کرده‌اند. بنیادگرایی نیز خود آن روی سکهٔ مدرنیسم است. مادر دورهٔ سلجوقی یا صفوی بنیادگرایی نداشته‌ایم. پدیدهٔ بنیادگرایی عکس‌العملی در برابر مدرنیسم است و البته در خیلی چیزها با هم شریکند: اول این‌که هیچ نقدی بر فناوری و علم جدید وارد نمی‌کنند بلکه آن را می‌بلعند. دیگر این‌که هر دو به هنر اسلامی و تمدن سنتی اسلامی بی‌توجهی می‌کنند. سوم این‌که هر دو با جنبهٔ باطنی و معنوی و درونی اسلام دشمنی می‌ورزند. بنابراین نیروی تصوف می‌تواند در برقراری تعادل در جهان اسلام بسیار تأثیرگذار باشد. در واقع تصوف نیروهایی را تعدیل می‌کند که می‌خواهند از بیرون انسان را اصلاح کنند بدون آن‌که به درون آن توجه داشته باشند.

○ شما در نقد تجدد دو محور را اساس کار خود قرار می‌دهید: نقد مبانی و نقد اخلاقی و به وجه مهمتر تجدد که عینیت و حوزهٔ عمل و سیاست است کمتر می‌پردازید و الگوی جانشینی نیز در حوزهٔ عمل و سیاست ارائه نمی‌دهید. آیا این نقد را می‌پذیرید؟

● مقصود من از عینیت، معنای عرفانی و فلسفی آن «مشاهده حقیقت آن‌گونه که هست و وجود دارد» می‌باشد. به نظر من وجه عینیت مهمتر از وجوه دیگر نیست بلکه مدل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در تجدد نتیجهٔ همان دو اصل است. جهان‌بینی کلی پایهٔ تجدد و اصول اخلاقی نیز متأثر از همان جهان‌بینی است و سپس فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر آن است. یعنی وقایع اواخر قرون وسطا و سپس انقلاب فرانسه و تضعیف

بورژوازی توسط طبقه کارگر در انقلاب شوروی به ارائه تصویر جدیدی از بشر در دورهٔ رنسانس منجر شد. این تصویر همان اومانیزم یا انسان محوری بود. انسان محوری هم پایه گذار تمامی تحولات در تاریخ اروپا و غرب شد.

تجدد با تشنج توأم است. آن صلح و ثباتی که برای قرن‌ها، تمدن‌های سنتی ایجاد کرده بودند، دیگر در تجدد وجود ندارد. در حوزهٔ اقتصادی، هر روز شاهد افزایش یا کاهش ارزش دلار هستیم، در بورس این تشنج آشکار است. در حالی که یک قرن قبل در بازار اصفهان چنین تلاطمی نبود. در حوزه سیاست هم غرب که مهد تجدد بوده، هنوز نتوانسته است به یک نظام سیاسی پابرجا و ثابت دست پیدا کند.

صحبت نکردن من از سیاست و اقتصاد از اهمیت آن نمی‌کاهد، ولی از بضاعت من خارج است. من بیشتر به اصول و مبانی تجدد پرداخته‌ام. البته سنت حتماً می‌تواند الگوی جانشین ارائه کند. اگر اسلام نمی‌توانست نظامی برای ادارهٔ جهان ارائه دهد، قطعاً جهان به پایان خود می‌رسید؛ زیرا اسلام آخرین دین خدا برای رستگاری افراد است و ناتوانی آن در این زمینه، فلسفهٔ وجودیش را زیر سوال خواهد برد، اما کار من پیدا کردن راهبرد اسلام برای ادارهٔ جوامع بشری نیست. کار من فلسفه و کلام مبتنی بر سنت اسلامی است. در عین حال نقد باطل خود اقدامی مثبت است. حتی اگر نتوان چیزی جانشین آن قرار داد. مثلاً اگر کسی داروی اشتباهی می‌خورد که احتمال مرگش وجود دارد. همین که بگویی نخور کار مثبتی است هر چند داروی جایگزین را نتوانیم معرفی کنیم. ما به دنبال ایراد مکاتب غرب بر مبنای معیارهای اسلامی هستیم.

○ آیا قبول دارید که از حیث طرد فلسفهٔ غرب و تجدد به مرحوم فردید شباهت پیدا می‌کنید؟

● اصلاً، این برداشت را قبول ندارم. مرحوم فردید با من یک فرق اساسی داشت. او برای بخشی از فلسفهٔ غرب، «فلسفه هایدگر» اصالت قائل بود و هیچ علاقه‌ای به ملاصدرا نداشت و بحث‌های فلسفی‌اش متمرکز بر انتقادات هایدگر از تجدد بود، در حالی که بنده هیچ اصلاتی برای فلسفهٔ جدید اروپایی قائل نیستم، البته به فلسفهٔ سنتی اروپا علاقه دارم. آنچه من بیان می‌کنم متکی بر فلسفه سنتی خودمان است.

○ شما یکی از مخالفان خود را بنیادگرایان اسلامی می‌دانید و آنها با علاقهٔ شما به عرفان و هنر اسلامی مخالفند. اما «نصرالله پورجوادی» از شاگردان شما، جنابعالی را متهم کرده‌اند که اندیشه‌هایتان به بنیادگرایی ختم می‌شود، نظرتان نسبت به این نقد چیست؟

● آقای پورجوادی از دانشمندان بنام ایران هستند و سال‌ها شاگرد من بوده‌اند، ولی حرف ایشان در این یک مورد درست نیست. زیرا سنت مهمترین نیروی مخالف با بنیادگرایی است. بنیادگرایی ادعا می‌کند که برداشتش از دین، تنها برداشت صحیح است. آنهایی که کاملاً با دین مخالف هستند، نمی‌توانند با بنیادگرایی رو در رو شوند. به خصوص در دنیای اسلام دین آنچنان قوی است که می‌توان گفت تجدد نسبت به ۵۰ تا ۶۰ سال پیش در جهان اسلام تضعیف شده است. در ترکیه هم لائیسزم آتاتورکی ضعیف شده و به تدریج از صحنه کنار می‌رود. بر این اساس تنها نیرویی که می‌تواند در مقابل این خشونت و انسجام بسته بایستد، سنت‌گرایی است. صحبت از سنت‌گرایی و نقد تجدد به معنی دفاع از بنیادگرایی نیست. بنیادگرایی آن روی سکه تجدد است و سنت‌گرایان از هر دو انتقاد دارند. کتابی که به زودی وارد بازار می‌شود اسلام سنتی و جهان معاصر این مسأله را روشن می‌کند.

○ براساس عنصر وحی، نوعی همگرایی و تشابه میان ادیان توحیدی قائل هستید. آیا چنین گفت‌وگویی میان فلسفه غرب و فلسفه اسلامی نیز امکان‌پذیر است؟

● خیر، ادیان وجه مشترک دارند و آن توحید و اعتقاد به مبدأ و تعالی آن است. فلسفه‌های شرقی هم مبنای مشترکی دارند. اما نمی‌توان بحث اصالت وجود ملاصدرا یا ملاحادی سبزواری را با نظر دکارت مقایسه کرد، زیرا دو فلسفه متفاوتند که بر مبنای یک حقیقت نیستند. بنابراین چون حقیقت مطلق پایه اصلی تمامی ادیان راستین است گفت‌وگو میان آنها امکان دارد؛ اما فلسفه‌های اسلامی و غرب هیچ مبنای مشترکی ندارند گرچه در برخی مسائل شباهت دارند، پس امکان مقایسه و گفت‌وگو نیست.

البته این گفت‌وگو با مخالفت تجدد و نیز بنیادگرایی مواجه است. تجدد گرچه به ناچار از تکثر ادیان صحبت می‌کند، ولی با نهاد دین مخالف است. بنیادگرایی هم صد در صد با گفت‌وگو با ادیان دیگر مخالف است و این نکته شاخص سنت‌گرایان از دو گروه تجددگرایان و بنیادگرایان است.

○ اخیراً برخی اندیشمندان مانند سیدجوادی طباطبایی سنت‌گرایی را در همسایگی آزادی خواهی می‌دانند. آیا با توجه به تفاوت ماهوی سنت‌گرایی و تجددگرایی، آشنی دادن سنت و آزادی امکان‌پذیر است؟

● آزادی امروزه به معنای آزادی نفس است در حالی که در سنت، آزادی به معنای آزادی انسان از نفس و محدودیت‌های نفس اماره است. ولی تجدد امروز به فلسفه مصرف، تبدیل

شده و سعی می‌کند اشتباهی پایان‌ناپذیر انسان را در مورد همه چیز تأمین کند؛ یعنی آزادی نفس انسان در خواسته‌هایش. این تجدد حتی کار را به نابودی طبیعت کشانده است. این آزادی به تدریج انسان را زندانی امیالش می‌کند. انسان متجدد خیال می‌کند آزاد است، ولی محبوس و محکوم نفس و هواهای نفسانی خویش است.

○ برخی روشن‌فکران دینی ادعا می‌کنند که الگوی آنها به واقعیت نزدیک‌تر است و می‌تواند به نیازهای انسان مسلمان امروز و جوامع اسلامی پاسخ دهد و کار سنت‌گرایان را بی‌فایده می‌دانند
نظر شما چیست؟

● آنچه مهم است حقیقت به معنای دینی، عرفانی و فلسفی است، به نظر من باید تقسیم‌بندی‌هایی مثل بنیادگرا یا اصلاح‌گرا را با تأمل بیشتر به کار برد، چون شامل طیف وسیعی می‌شود. مثلاً اصلاح‌گرایان چند دسته‌اند: برخی از متفکران جهان اسلام و برخی خود باخته‌اند. بنیادگرایان نیز چند گونه‌اند: برخی تنها تلاش می‌کنند که دین خود را حفظ کنند و آنچنان با خشونت سر و کار ندارند. بنابراین هر بیانی از دین و کاربرد آن باید مبتنی بر حقیقت باشد نه واقعیت‌های گذرا. برخی می‌گویند ما باید بازمانه تغییر کنیم ولی سؤال این است که زمانه باید براساس چه اصولی تغییر کند. انسانی که بخواهد خودش را بازمانه تطبیق دهد دیگر آزادی ندارد، در حالی که طرفداران آن از آزادی دم می‌زنند. اگر انسان آزاد است باید واقعیت‌ها را بسازد. به قول هانری کرپن انسان عادی توسط محیط خارجی‌اش ساخته می‌شود، ولی انسان معنوی محیط خارجی‌اش را می‌سازد. بسیاری از سنت‌گرایان کارشناس‌تر از منتقدان سنت‌گرایی هستند. ما می‌گوییم انسان باید بر محیط پیرامونی حاکم شود نه این‌که دائماً تسلیم شود و بعد دم از آزادی بزند.

نهاد عالم بر حقیقت استوار است و در صورت نفی آن، دنیا از هم می‌پاشد. الان شاهد خطراتی هستیم که هر روز بدتر می‌شود، زیرا نهادهایی که می‌تواند به حل این بحران‌ها کمک کند به نام هم‌رنگ شدن با جماعت و فرزند زمانه خود بودن قربانی این بحران‌ها می‌شود.

بازتاب اندیشه ۶

۲۸

سنت‌گرایی
علیه
بنیادگرایی

● اشاره

سیدناصر موسوی

۱. آقای نصر معتقدند که برای مردم غرب یا متأثر از غرب، تنها راه بازگشت به حقیقت راه عرفانی است و اکثر تحصیل‌کرده‌ها از طریق عرفان به اسلام مشرف شده‌اند. باید به این

نکته توجه داشت که اقبال به عرفان اگر چه از جهتی به خاطر این است که عرفان قله سنت و جذاب‌ترین بخش آن است، ولی از جهتی خلأ معنویت در دنیای امروز غرب باعث شده این غریق‌های جهان مادیت به هر امر معنوی و متافیزیکی از عرفان اصیل و حیانی اسلامی گرفته تا مکاتب عرفانی بشری و صوفیانه متشبه شده و نیازهای روحی و معنوی خود را برطرف کنند. حتی توجه به ورزش‌های روحی و یوگا و مانند آن رونق یافته و شدت گرفته است. به نوعی همین فضای حاکم زمینه را برای برتری فکری سنت‌گرایان و پذیرش عمومی انتقادات آنها بر تجدد غربی که قرن‌هاست تمام توجه خود را به علوم مادی و طبیعی صرف کرده و مادیت و عینیت را اصل قرار داده، فراهم ساخته است.

توجه زیاد به عرفان نباید موجب غفلت از شریعت و احکام ظاهری باشد. این غفلت گرچه از سوی برخی سنت‌گرایان صورت گرفته و اهمیت شریعت نزد آنها کم‌رنگ شده اما آقای نصر به برکت شاگردی علامه رفیعی قزوینی رحمته‌الله و علامه طباطبایی رحمته‌الله به این نکته واقف بوده و اصولاً عرفانی که شریعت را نفی کند مردود می‌داند و عرفان را در خارج از قلمرو شریعت معتبر نمی‌داند.

۲. در نظر آقای نصر اصلی‌ترین اصل سنت‌گرایی خدا محوری و بنیان تجدد غرب بر انسان محوری یا اومانیسم است. او وقتی از طرف تجدد و مدرنیته حرف می‌زند، به معنی مخالفت با علم و تکنولوژی و فناوری نیست؛ بلکه ضمن قبول و بکارگیری علوم و فناوری صنایع غرب به عنوان محصول مدرنیسم، مبانی نظری آن را به چالش می‌کشد.

۳. آقای نصر بین عرفان اسلامی و عرفان‌های دیگر تفاوت ماهوی قائل است و معتقدند عرفان اسلامی بشر را در درون جامعه قرار می‌دهد، انسان از دنیا فرار نمی‌کند بلکه خدا را در درون خود دارد و همین عرفان است که هم به نیازهای مادی و اجتماعی و هم نیازهای معنوی انسان توجه می‌کند. برخلاف عرفان‌های رایج که انسان از دنیا فرار می‌کند و از اجتماع دور می‌شود، به نظر می‌رسد بیان صحیح او از عرفان اسلامی در سطح جهانی می‌تواند تصویر مثبتی از اسلام و عرفان اسلامی به غیر مسلمانان ارائه کند.

۴. از نظر آقای نصر تجدد، چه در حوزه سیاست و چه در دنیای اقتصاد، با تشنج و عدم ثبات همراه است. اما تا قبل از دوره مدرن، جهان اقتصاد یا سیاست دچار عدم ثبات نبود. درست در همین جاست که منتقدین سنت‌گرایی معتقدند او مفاسد مدرنیته را با تصویری خیالی از جوامع سنتی گذشته مقایسه می‌کند. بنابراین قضاوت درستی نمی‌کند.

۵. آقای نصر هم با اسلام، فلسفه و کلام اسلامی آشناست و هم غرب مدرن و مبانی تجدد در آن را به خوبی می‌شناسد. او می‌بیند که مدرنیته با دور شدن از خدا و آموزه‌های حیانی و بی‌توجهی به «حقیقت» و از طرف دیگر با پرداختن تنها به علوم طبیعی و تجربی راهش کج شده و علاوه بر به خطر انداختن ثبات و امنیت اقتصادی و سیاسی در سطح جهان، علم و تکنولوژی پیشرفته را در مسیر نادرستی پیش می‌برد. بنابراین تنها راه برون

رفت از این بیراهه را بازگشت به سنت از طریق نقد مبانی تجدد غربی می‌داند. به همین جهت بیشترین توجه خود را به ابعاد زیانبار مدرنیته معطوف کرده و درصدد حل بحران است. او با طرح اصول مشترک ادیان به عنوان حکمت خالده یا جاویدان خرد، درصدد نشان دادن مشترکات پیروان ادیان مختلف و اتحاد آنان در برابر تمدن و تجدد انسان محور غرب است تا انگیزه‌های خشونت‌های شدید و جنگ‌های خونین را از بین ببرد. در واقع او با این کار هم در مقابل مدرنیته و هم در مقابل بنیادگرایی جبهه گرفته است. از طرفی تجدد غرب را نقد می‌کند چون مفاصد زیادی دارد و انسان محور است. از طرف دیگر احترام به ادیان الهی دیگر می‌گذارد و آنها را صمیمانه به زندگی مسالمت‌آمیز با تأکید بر مبنا و منشأ الهی مشترک ادیان راهنمایی می‌کند و این مخالفت با بنیادگرایی است که فقط خود را حق می‌دانند و اهل نجات و دیگر ادیان و مکاتب را باطل.

۶. منتقدین سنت‌گرایی معتقدند، سنت‌گرایان با تکیه بر اصول مشترک ادیان به ویژه ریشه الهی آنها ایدئولوژی را عموماً به عنوان محصول مدرنیته محکوم می‌کنند، ولی این محکومیت به قدری عام و فراگیر است که به طور ضمنی خود سنت‌گرایی را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا سنت‌گرایی خود یک ایدئولوژی است که در دنیای مدرن به وجود آمده است. ۷. آقای نصر در توضیح تفاوت معنای آزادی در سنت‌گرایی و تجدد می‌گوید: سنت‌گرایان آزادی را آزادی انسان از نفس اماره و هواهای نفسانی می‌داند در حالی که تجدد آزادی را آزادی نفس انسان در رسیدن به همه خواسته‌هایش می‌داند.

اما در عمل نتیجه هر دو یکی است، زیرا سنت‌گرایان معتقدند هر کس می‌تواند به هر دین و آیینی معتقد باشد. اهمیتی ندارد کدام راه و رسم را تبعیت کنیم، زیرا همه آنها از طرف خدای متعال است. گرچه قلمرو ادیان را تنها ادیانی می‌دانند که منشأ الهی دارد، ولی نتیجه آن است که مهم نیست کدام دین درست می‌گوید؛ زیرا از نظر آنها همه ادیان درست می‌گویند هر دینی را که مطابق با خواسته‌هایت بود بپذیر و طبق آن عمل کن و در عمل منجر به این می‌شود که انسان به پیروی از نفس خود دین را انتخاب می‌کند و به عبارتی دین انسان تابع خواسته نفسانی اوست نه خواسته نفسانی او تابع دین.

در نتیجه باید دید منظور سنت‌گرایان از اصول مشترک ادیان چیست؟ اگر منظورشان ترکیبی از ادیان الهی مختلف است که با همه سازگار باشد که بطلاش واضح است و البته خودشان نیز چنین نظری ندارند. اما اگر منظورشان این است که منشأ همه آنها خداست و ادیان تبلورهای مختلف پیام الهی هستند صحیح است، ولی در همین جا اگر معتقد باشند آموزه‌هایی که امروزه مورد قبول ادیان و سنت‌های دینی عمده هستند همه را خداوند مجاز دانسته اعتقاد خطایی است بنابراین گرچه ادیان عموماً از یک منشأ الهی است، ولی این به معنی یکی بودن آنها نیست و لازمه الهی بودن ادیان گذشته این نیست که بعدها

پیروی از آن ادیان توسط نازل کننده آن ممنوع نشود. اساساً دعوت قرآن کریم^۱ و اسلام از پیروان ادیان دیگر به منزله ممنوعیت پیروزی از دین سابق است. پس چطور ممکن است یک انسان مومن به خدا، دعوت خدا به دین جدید را نپذیرد و خود را مومن بداند. بنابراین مجاز شمردن پیروی از ادیان مختلف (هر چند با منشأ الهی) علاوه بر این که منجر به پلورالیسم (تکثرگرایی) می شود با بسیاری از آیات قرآن در تضاد است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نک: آل عمران (۳)، ۶۴ و ۷۰ و ۹۸؛ نساء (۴)، ۴۷ و ۱۷۱؛ مائده (۵)، ۱۵ و ۷۷؛ جمعه (۶۲)، ۶.